

رَبِّهِمْ وَالصَّالِحِينَ

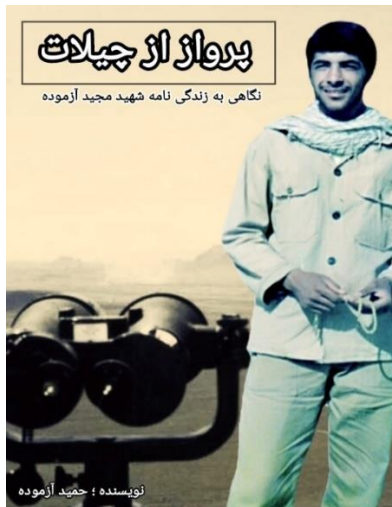
پرواز از حیات



نگاهی مختصر بر زندگی نامه
پاسدار شهید مجید آزموده
(دیده بان لشکر ۲۵ کربلا)

نویسنده: حمید آزموده

بهشهر - زمستان ۱۴۰۳



انتشارات زرنوشت

تهران - ۱۴۰۳

سرشناسه	: آرموده، حمید، ۱۳۴۶-
عنوان و نام پدیدآور	: پرواز از چیلات (نگاهی مختصر بر زندگی نامه پاسدار شهید مجید آرموده (دیده بان لشکر ۲۵ کربلا) / حمید آرموده
مشخصات نشر	: تهران: زرنوشت، ۱۴۰۳
مشخصات ظاهری	: ۷۰ ص.
شابک	: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۴۳۸ - ۱۳۸ - ۵
وضعیت فهرست نویسی	: فیپای مختصر
یادداشت	: فهرست نویسی کامل این اثر در http://opac.nlai.ir دسترس است.



انتشارات زرنوشت

تهران، میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی،

کوچه مهدی زاده، شماره ۲۷، واحد ۱۹

تلفن: ۶۶۴۷۹۶۱۵

پرواز از چیلات

نگاهی مختصر بر زندگی نامه پاسدار شهید مجید آرموده

(دیده بان لشکر ۲۵ کربلا)

حمید آرموده

• چاپ اول: ۱۴۰۳ • شمارگان: ۱۰۰ نسخه • ناشر: زرنوشت

شابک: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۴۳۸ - ۱۳۸ - ۵

قیمت: ۰۰۰,۰۰۰ تومان

تمامی حقوق این اثر محفوظ است.



فهرست

۹.....	سرآغاز.....
۱۳.....	دوران کودکی و نوجوانی.....
۲۱.....	آغاز تهاجم عراق به ایران و حماسه دفاع مقدس.....
۲۷.....	حسرت و داغ جگرسوز محرومیت از توفیق آخرین وداع.....
۳۵.....	روایت نحوه شهادت و آسمانی شدن مجید.....
۴۵.....	اهداف کلی عملیات والفجر ۶.....
۴۷.....	خصوصیات جغرافیایی منطقه.....
۴۹.....	انتقال نیروهای لشکر ۲۵ کربلا به دهلران.....
۵۰.....	فرمان غیرمنتظره آقا محسن رضایی.....
۵۱.....	اقدامات لازم برای شروع عملیات والفجر ۶.....
۵۳.....	آغاز نبردی سخت.....
۵۴.....	شکستن خط اول و تصرف آن.....
۵۴.....	جولان دادن تانک‌های دشمن.....
۵۴.....	عدم پشتیبانی از عملیات.....
۵۵.....	معطوف شدن سپاه دشمن به منطقه و دستور عقب‌نشینی.....
۵۵.....	چیلان، کربلای شهدا و رزمندگان مازندران.....
۵۷.....	وصیت‌نامه شهید مجید آزموده.....

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پندار ما اینست که ما مانده ایم و شهدا رفته اند، اما حقیقت آن است
که زمان ما را با خود برده است و شهدا مانده اند.

شهید آوینی

چیلان: منطقه مرزی دهلران با عراق در استان ایلام - محور
عملیاتی والفجر نشش لشکر ۲۵ کربلا استان مازندران



سرآغاز

روزها و ماه‌ها و سال‌ها به سرعت سپری می‌شوند و در این جاری زمان، وقتی انسان دل‌گذشت و خاطرات دوران کودکی و نوجوانی خود را خصوصاً بخش‌هایی مربوط به سنوات هشت‌ساله دفاع مقدس و حال و هوای آن دوران را مرور کرده، علی‌الخصوص آن قسمت‌هایی که افتخار مجاورت و همدمی و همنشینی و استشمام عطر حضور عزیزان آسمانی و سفرکرده‌ای که به سرعت نور از ما سبقت گرفته و به عالم بالا پرواز کرده‌اند یعنی همان مسافران معراجی که وعده الهی «سابقون واولیک المقربون» را تعبیر و تفسیر و عملی نموده‌اند را ورق می‌زنیم و تداعی و بازبینی می‌کنیم بی‌اختیار و ناخودآگاه سجاده سرخ قلبمان به تنگنا نشسته و واژه مقدس نامشان (شهید) قبله قلم می‌گردد و فقط می‌توان آه و حسرت و افسوس را نثار غفلت و قدرنشناسی آن دوران طلایی و نعمت و فرصت‌های گران و مقدسی نمود که نقش‌آفرینان آن به تاریخ پیوسته‌اند و ما زمینیان جامانده و مغفول ناخودآگاه بغض جگرسوزی نفسمان را بریده و دلمان را به غربت قریبی رهسپار می‌کنند.

در همین راستا مدت مدیدی بود قصد داشتم قلم ناقص خود برداشته و با



موضوع (خاطرات و قسمتی از زندگینامه) شهید مجید آزموده آغاز نگارش نمایم. لکن تردید داشتم این توان را دارا باشم. حالیه به حمد و مدد و استعانت از درگاه ایزد منان و با امید به التفات و توجه و گوشه چشم خود شهید جسارت کرده و با دورنما و بهانه اینکه اگر خاطرات خود از یادگاران دفاع مقدس و شهدای عزیز را ثبت نماییم قطعاً جامعه و اذهان جوانان امروزی را محروم از الگوی شایسته و بایسته این خالصان و مخلصان دردانه نموده ایم و قطعاً مدیون آن عزیزان می شویم. به قطع یقین فرهنگ و جامعه امروز ما بیشتر از هر عصر و زمانی محتاج و نیازمند این قسمت از تاریخ و الگوبرداری از رفتار و زندگی شهید است. اگر خاطرات و مسلک و منش زندگی شهدا در عصر جدید که فضای مجازی هجمه ای گران بر فرهنگ و اذهان قشر جوان و خانواده ها وارد نموده است، ضبط و نگارش و مکتوب و در تاریخ ثبت نگردد و در زمان و مکان مدفون گردد، شکی نیست که مدیون و بدهکار تاریخ گذشتگان و شهدای گرانقدر خواهیم شد و قطعاً باخت بزرگی در حیطه اجتماعی و فرهنگی داده ایم.

با این مقدمه سعی بر آن دارم که با گذشت زمان و سپری شدن عمر و هویدا گشتن غبار میانسالی بار خاطرات محصور در اعماق ذهن خودم را از زمان کودکی و نوجوانی و جوانی بر زمین نهاده و به زبان قلم جاری و بر سطور کاغذ مکتوب نمایم. باشد تا حداقل حجتی گردد بر شناخت بهتر و بیشتر این اعجوبه های دوران که در کودکی به کمال رسیده و مرد شدند و مردانگی و شجاعت و ایثار را به بهترین وجه تعبیر و پیاده نمودند.

دغدغه ها و مشغله ها و سیطره فضای مجازی بر زندگی و جامعه امروزی و مشکلات اقتصادی و التقاط فرهنگی و غفلت پاره ای مسئولین و خمول فطرت باعث شده «شهید و شهدا» و نقش ارزشمند آنان در بیمه نمودن انقلاب و جامعه آن چنان به چشم نیامده و کم رنگ گردد؛ بنابراین بر تک تک ما فریضه و تکلیف می باشد که نقش و سهم خود را هر چند اندک در تمامی زمینه های فرهنگی و اجتماعی و...



اگرچه در حد و حدود ذکر خاطره کوچکی بیش نباشد، ایفا نماییم و یقین بدانیم که در این مسیر خود شهید راه را نشان داده و مدد رسان و جلودار خواهد بود.

نسل امروز جامعه ما بیشتر از هر چیزی به مرور دیروز نیازمند و محتاج است... نوجوان امروز باید بداند که همسن و سالانشان در گذشته و دیروز چه کرده‌اند و قطعاً الگوسازی نیاز ضروری جوانان ماست. مسلک و معرفت شهدا باید به نسل امروز عرضه گردد و بی شک کمک کار و چراغ دار جوانان غریق در فضای مجازی و گم‌گشته در کلهکشان رسانه‌های رنگارنگ انحرافی انشالله خواهد بود.

حالیه در آذر ماه سال هزار و چهارصد و دو توفیق حاصل شد که به استعانت و مدد ایزد منان نگارش قسمتی از زندگینامه و خاطرات شهید مجید آزموده را آغاز و کتابت نمایم؛ باشد که انشالله شهدا گوشه چشمی به ما نموده و نظری به ما افکنند.

حمید آزموده

بهشهر - آذر ۱۴۰۲



دوران کودکی و نوجوانی

شهید مجید آزموده در هشتم دی ماه یک هزار و سیصد و چهل و چهار در یک خانواده متوسط در محله ۱۷ شهریور (زیر راه آهن) شهر بهشهر دیده به جهان گشود. مادر خانه دار و پدرش شغل آزاد داشت. او فرزند اول خانواده بود و تقریباً از همان دوران کودکی به علت علاقه وافری که پدر و مادر بزرگ مادری به این نوه داشتند او را نزد خود نگه داشته و تربیت مجید را مستقیماً عهده دار شدند. پدر بزرگ بازنشسته شهربانی و از مأمورین قدیمی انتظامی راه آهن بهشهر که در یک حیاط قدیمی و سنتی بزرگ با انبوهی از حیوانات و طیور خانگی و در مجاورت ایستگاه راه آهن بهشهر زندگی می کردند. پدر بزرگ از ریش سفیدان و بزرگان و قدیمی های مسجد موسی ابن جعفر (ع) راه آهن و همچنین یکی از قاریان و تعقیبات نمازخوان آن مسجد بوده و به جوانان محل نیز روخوانی قرآن را به صورت سنتی در منزل آموزش می دادند. مع الوصف همین مجاورت و حضور در معیت پدر بزرگ در مسجد و محافل مذهبی و سنتی و کلاس های قرآنی بذریعۀ ابتدایی و زمینه اولیه رشد دینی را در روح و اعماق ذهنی مجید منعقد و بارور و شکوفا نمود.



مجید مقطع تحصیلی ابتدایی را در مدرسه (رضا پهلوی سابق) در خیابان هنر جنب تأمین اجتماعی و مقطع راهنمایی را در مدرسه عمادی قدیم و ۱۲ فروردین کنونی واقع در خیابان شهید باقری و دوران متوسطه را تا زمان اعزام به جبهه در دبیرستان دکتر شریعتی واقع در خیابان آزادی بهشهر سپری نمود. او از همان دوران کودکی علاقه زیادی به نگهداری و پرورش حیوانات خانگی داشت؛ به طوری که معمولاً مدت زیادی از اوقات خود را در دشت و صحرا و رسیدگی و پرورش مرغ و گوسفند و کبوتر و... سپری می‌کرد. همچنین حضور مستمر در مسجد و نماز جماعت و مراسم مذهبی و محافل قرآنی جزء لاینفک زندگی دوران کودکی و نوجوانی او بود، به طوری که می‌توان به قطعیت عنوان کرد جرقه‌های اولیه روحیه جهاد و رشادت و مجاهدت و شهادت‌طلبی از همان محافل و مجالس در سرشت و نهاد و ضمیر او ایجاد و در طول زمان تکامل و متحول و پرورش یافته است.





مجید نوجوانی فعال و به قول امروزی‌ها به شدت اکتیو بود. بسیار ورزشیده و چست و چابک و اهل ورزش بود؛ به طوری که در همان دوران نوجوانی در رشته ورزشی فوتبال و والیبال حضوری موفق داشت. او به صورت رسمی عضو تیم فوتبال جوانان استقلال بهشهر و تیم والیبال راه آهن بهشهر و از بازیکنان موفق و آینده دار این دو باشگاه بود. کلاً مجید نوجوانی پرشور و غیرتی و فعال بود و همواره مشارکت زیادی در اتفاقات اجتماعی اطراف خود داشت. از نمونه خاطره‌های اوج سرزندگی و کنجکاوی مجید در دوران کودکی اینکه در دوران ابتدایی و در سن نه یا ده سالگی از روی کنجکاوی با یک دوچرخه کودکنه سایز حدوداً ۲۰ در یکی از شب‌های تابستان به اتفاق چند تا از بچه‌های هم‌سن و سال و بدون اطلاع خانواده‌ها جهت رفتن به دریا از مسیر جاده زاغمرز در ساعت ده شب حرکت کرده و تقریباً تا ساعت شش صبح حدود ۳۵ کیلومتر پا می‌زنند و نهایتاً به دریا می‌رسند و در مسیر برگشت نیز مسیر را اشتباه رفته و به شهر نکا می‌رسند و با مشقت فراوان به صورتی که تمام مچ پاهایشان زخمی و خون‌آلود شده بود بالاخره موفق می‌شوند بعد از ساعت‌ها رکاب‌زنی به بهشهر و منزل رسیده و البته خانواده‌ها نیز حسابی از خجالت آن‌ها در آمده و مورد بازخواست و تنبیه مفصل قرار می‌گیرند.

او از شیطنت‌های خاص دوران کودکی غافل نبود. زمانی که به اتفاق هم در کلاس آموزش قرآن مرحوم حجة الاسلام عقیلی در محله کشتارگاه قدیم زیر راه آهن به صورت سنتی در منزل آن مرحوم شرکت می‌کردیم به محض خارج شدن آن مرحوم از اطاق معمولاً مجید امامه ایشان را روی سرش می‌گذاشت و تقلید حرکات و سخنرانی یک روحانی را به نمایش می‌گذاشت و ما می‌خندیدیم.

او به هیچ وجه منفعل و بی تفاوت نسبت به مسائل و موضوعات پیرامون خود نبود. به یاد دارم که در دوران اوج مبارزات انقلاب سال ۵۶ که مایحتاج عمومی مردم به خصوص نان و نفت بسیار کمیاب شده بود و مردم می‌بایست با توجه به سرمای هوا برای خرید یک گالن نفت سفید حتی کیلومتری در صف منتظر بمانند،



مجید یک گاری کوچک با چوب و وسایل ابتدایی درست کرده بود و برای اهالی محل نفت سفید حمل می‌کرد و عاشقانه در تظاهرات مردمی با وجود سن کم شرکت داشت. خلاصه اینکه دو بال ابتدایی او در عروج و پرواز نهایی قطعاً یکی حضور در سنگر مسجد و بصیرت دینی و سیاسی مذهبی و دومی بیداری و فعالیت اجتماعی و ورزشی و توجه به مردم و وقایع پیرامون خود بوده است. متأسفانه منفعل و بی تفاوت بودن و انزوا و غریق بودن در فضای مجازی درد امروز اکثر نوجوانان و جوانان جامعه ماست.

مجید از دوران کودکی همواره در معیت پدر بزرگ در نماز جماعت مسجد حضور فعال داشت و در ماه رمضان هم تا پایان مراسم روخوانی قرآن که هر شب تا دیروقت برگزار می‌شد حاضر و با علاقه زیاد مشارکت داشت. در آن زمان یعنی حدوداً اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه امام جماعت مسجد راه‌آهن مرحوم حجة الاسلام شریعتمدار که پیرمردی خوشرو و نورانی و وارسته بودند و با مرحوم پدر بزرگ نیز حشر و نشر و رفت و آمد خانوادگی داشته و کاملاً مجید را می‌شناختند و همیشه با او شوخی می‌کردند. به یاد دارم یکی از عصرها بعد از اتمام نماز مغرب و عشاء مرحوم شریعتمدار با خوش‌رویی و لطافت خاصی رو به مجید کردند و گفتند «مجید نیفتی یه وقت توی آب‌غوره...» منظورشان خاطره‌ای بود که در دوران طفولیت مجید و زمانی که مرحوم شریعتمدار میهمان پدر بزرگ بودند و در آن زمان عموماً به صورت سنتی و خانگی خانم‌ها برای مصارف غذایی آب‌غوره می‌گرفتند و در سطل‌های بزرگ می‌ریختند؛ هم‌زمان مجید که کودکی حدوداً دوساله بود با شیطنت کودکی خود چهار دست و پا به سمت ظرف‌های آب‌غوره رفته و در یکی از سطل‌ها شیرجه رفته و نزدیک بود غرق شود که نجاتش دادند... و این خاطره را همیشه مرحوم شریعتمدار در جمع دوستان مسجدی به صورت طنز یادآوری می‌کردند و می‌خندیدند. یادش بخیر...

همان طوری که نقل شد مجید علاقه زیادی به حیوانات علی‌الخصوص به کبوتر داشت.



او کبوتر را نماد آزادی و رهایی و پرواز و زیبایی می دانست. یادم هست در دوران نوجوانی وسط زمستان که هوا به شدت سرد و برفی بود، با تعدادی از بچه ها و همسالان در یک ساختمان نیمه کاره جمع بودیم و در این ساختمان چاه منبعی بزرگی حفر شده بود و به لحاظ بارندگی زیاد حدود نصف این چاه از آب پر شده بود. بی مقدمه یکی از بچه ها که سال های زیادی می باشد که به رحمت ایزدی پوسته اند و خدا رحمتشان کند کبوتر سفیدی در دست داشت و به یک باره پیشنهاد داد هرکس در این چاه آب شیرجه بزند و شنا کند، این کبوتر را به عنوان جایزه به او می دهم. کسی فکرش را هم نمی کرد که در این هوای برفی کسی شهامت و جرئت این کار را داشته باشد و بیشتر به یک شوخی شبیه بود تا پیشنهاد که به یک باره مجید گفت من این کار را می کنم و هر چه سعی کردم او را منصرف کنم موفق نشدم که با کمال تعجب مجید فقط بارانی خود را در آورده و به من داد و به داخل آب شیرجه زد و با کمی شنا به دیواره چاه رسید و بیرون آمد و کبوتر را گرفت و بسیار هم خوشحال و احساس پیروزی می کرد. هر چند از سرما به شدت می لرزید و مثل موش آب کشیده شده بود.

لاکپستی در حیاط پدربزرگ از مدت ها پیش زندگی می کرد و یک روز مجید از فرط کنجکاوی و شیطنت های کودکانه این لاکپشت بخت برگشته را گرفت و روی لاک این لاک پشت با ملات گل همانند تنور حفره ای کوچک درست کرد و با چوب های خشک و ریز درون این تنور گلی آتش روشن کرده تا عکس العمل این لاک پشت را ملاحظه کند. لاک پشت بیچاره که پشتش خیلی گرم شده بود به سمت گوشه حیاط که پشته ای هیزم و چوب های خشک آن جا روی هم انباشته و دپو شده بود رفت و زیر این هیزم ها پنهان شد و باعث آتش گرفتن این هیزم ها شد و خلاصه با یک بدبختی و مرارت موفق شدیم این آتش سوزی را خاموش کنیم؛ و خانواده هم حسابی از خجالت ما درآمدند. به یاد دارم یک بار هم در دوران ابتدایی با شیشه دارو و مقداری بنزین و مواد آتش زا و ساچمه و... چیزی شبیه کوکتل مولوتف ساخته و آن را به داخل تشت پر از آتش انداخت و خودش پشت دیوار پناه گرفت. فراموش نکرده ام که چنان انفجار مهیبی رخ داد که تمامی همسایه ها جهت اعتراض به



خانه ما آمدند و تمامی ساچمه‌ها همانند ترکش و گلوله به داخل دیوارهای اطراف اصابت کرده و خدا رحم کرد که تلفات جانی نداشتیم...

همزمان با شروع اعتراضات و قیام مردمی و در جریان مبارزات پیروزی انقلاب اسلامی مجید تقریباً دوازده سیزده ساله بود و با این سن کم در اعتراضات و تظاهرات آن روزها همانند دیگر نوجوانان و جوانان حضوری پرشور و فعال داشت. او به مشارکت در تظاهرات مردمی تعصب خاص و فعالیت مستمر داشته و همواره با شدت و حدت این قیام را پیگیری و دنبال می‌کرد. به یاد دارم یک روز که از مدرسه به خانه می‌آمدیم در جلوی درب ورودی ایستگاه راه‌آهن بهشهر یکی از بچه‌های محل که از هواداران سازمان منافقین آن زمان بود تعداد زیادی نشریه مجاهد که ما به آن منافق می‌گفتیم را زیر بغل داشته و بین مسافران و مردم توزیع و تبلیغ می‌کردند و با صدای بلند داد می‌زد «نشریه مجاهد مجاهد...» در همین زمان مجید که به نزدیکی او رسیده بود با صدای بلندتری فریاد زد «منافق منافق...» و این باعث درگیری بین آنان شد. مجید که از حیث جثه از روزنامه‌فروش منافق بسیار کوچک‌تر و نحیف‌تر بود به ناچار خودکار مدرسه خود را درآورد و به او حمله کرده و ضربه‌ای محکم به شکمش وارد کرده و او را نقش بر زمین نموده و به اتفاق هم فرار را برقرار ترجیح دادیم و به سمت منزل به سرعت دویدیم و به خانواده نیز هیچ اطلاعاتی ارائه ندادیم. حالا بماند که در غروب همان روز خانواده آن بخت برگشته به درب منزل ما آمدند و دعوا و درگیری خانوادگی آغاز و با وساطت همسایه‌ها قضیه تا حدودی ختم به خیر گردید. هرچند که آن روزنامه‌فروش و امثال آن هواداران در سنین جوانی با ناآگاهی و تحت تأثیر کتب التقاطی و جو فرهنگی غلط حاکم آن روزها همانند نسیمی گذرا و موقت از راه و مسیر اشتباه خود عموماً دست کشیده و به مسیر اصلی زندگی بازگشتند و جالب اینکه در حال حاضر هم بعد از سپری شدن حدود چهل و پنج سال از آن اتفاق بعضی اوقات آن روزنامه‌فروش بخت برگشته را می‌بینم و سلام و علیکی هم با هم رد و بدل می‌کنیم...



بعد از پیروزی شکوهمند انقلاب و استقرار نظام مقدس جمهوری اسلامی مدارس بعد از پنج ماه تعطیلی بازگشایی شده و مجید در آن زمان در کلاس دوم راهنمایی مدرسه عمادی مشغول به تحصیل بود و به برکت استقرار نظام اسلامی در آن زمان مدارس و مساجد از حیث حضور جوانان و نوجوانان و فعالیت فرهنگی و اجتماعی رنگ و بوی دیگری گرفته و به مرکز تحولات اجتماعی و فرهنگی جامعه و محلات تبدیل گردیدند. خدا رحمت کند شهید میر عابدین حسینی را که اولین فردی بود در مسجد محل (موسی بن جعفر ع) پایگاه بسیج شهدای هفده شهریور را تأسیس و بنا نهاده و تمامی تلاش خود را معطوف به عضوگیری و حضور نوجوانان و جوانان محل در مسجد و پایگاه نمودند و از همین نقطه بود که حضور مجید و جوانان امثال او پایشان به بسیج و فعالیت‌های فرهنگی و آموزش‌های نظامی و فرهنگی باز گردید. در آن دوران بسیج مرکز و محور مدیریت محله از هر حیث بشمار می‌رفت. بچه‌های بسیجی محل هم در روزها آذوقه و خواربار و مرغ و تخم‌مرغ و کلاً نیازمندی‌های اساسی مردم محل را با شور و هیجان توزیع می‌کردند و هم شب‌ها تا صبح به حراست و نگهبانی و گشت شبانه محله و حفظ محل از هر گزند و خطر و آسیب امنیتی اقدام می‌کردند. حتی امورات فرهنگی و تبلیغی و نمایش فیلم در مساجد و تدریس دروس کمک‌آموزشی و... اردوهای ورزشی و... نیز از کارهای معمول بسیجیان محل بود. مجید نیز به‌عنوان یک نوجوان مسجیدی با شور و علاقه در تمامی فعالیت بسیج محل خصوصاً حضور در اردوها و گشت‌های رزمی و نظامی مشارکت فعال داشته؛ در واقع رزمندگان فردای انقلاب و جنگ در آن دوره آماده و تربیت می‌شدند و این اراده و مدد ایزد منان بود که نیروهای خالص و مخلص برای دوران خاص و چالش‌های آینده کشور در مهد و آغوش مساجد و پایگاه‌های بسیج محلی تربیت و پرورش یابند.

